

به نام پروردگار مهربان



فارسری پازدهم

آموزش به سبک لقمه

فاطمه حاجزین العابدین
نظارت علمی: شهریار قبادی
ویرایش و بازبینی: مبینا جهانی



مهروماه

تقدیم به مادر عزیزم که نامش زیباترین واژه و صدای نفس‌هایش دلنشین‌ترین آهنگ هستی است و نیز به دو دختر عزیزم که در سایه‌سار مهربانی و بزرگواری خویش، آرام بخش لحظات خستگی‌ام بودند.



مقدمه

دوستان عزیز سلام!

به‌نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین
الهی!

یاد ده ما را سخن‌های دقیق
که تو را رحم آورد آن ای رفیق
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلت کنی
گرچه جوی خون بود نیلت کنی
این چنین میناگری‌ها کارتوست
این چنین اکسیرها ز اسرار توست
مولوی

سپاس خدای را که این توفیق دست داد تا گامی کوچک در جهت یادگیری بیشتر و بهتر بر سه اصل سرعت، دقت و سهولت بردارم تا راه‌گشای دانش‌آموزان گردد.

امید است که ارائه قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار معانی و معارف فرهنگ و ادب غنی این مرز و بوم روزنه‌ای به روی عزیزان نکته‌سنج برای رسیدن به اهداف و آرزوهایشان باز نماید و گره‌ای بگشاید.

خورشید اندیشه‌تان همواره فروزان باد.

تشکر و قدردانی

قدردان زحمات کسانی هستم که درآماده‌سازی این کتاب مرا یاری نموده‌اند!

- جناب آقای احمد اختیاری مدیریت محترم انتشارات مهروماه
- آقای محمد حسین انوشه مدیر شورای تألیف
- آقای شهریار قبادی مدیر گروه ادبیات فارسی
- سرکار خانم دکتر تهمینه طاهر دل، یار و همکار همیشگی دلسوز بنده
- خانم سمیه حیدری که کمک فراوانی در ویراستاری کتاب داشتند
- خانم آیتا ملالی ویراستار فنی کتاب و امیر حسین حیدری
- و همچنین: افسانه احمدی‌نژاد، یگانه هراتی، پریسا نوری و ویراستاران پرتلاش گروه ادبیات.
- دوستان نازنین واحد هنری به خصوص آقایان محسن فرهادی و تایماز کاویانی و همه عزیزانی که در مجموعه مهروماه همراهی و همیاری آن‌ها در به ثمر نشستن این کتاب مؤثر و مفید بود.

فاطمه حاجزین العابدین

فهرست

ستایش: لطف خدا ۶

فصل ۱) ادبیات تعلیمی ۱۳

فصل ۲) ادبیات پایداری ۴۵

فصل ۳) ادبیات غنایی ۸۵

فصل ۴) ادبیات سفر و زندگی ۱۱۳

فصل ۵) ادبیات انقلاب اسلامی ۱۵۵

فصل ۶) ادبیات حماسی ۱۸۱

فصل ۷) ادبیات داستانی ۲۱۷

فصل ۸) ادبیات جهان ۲۵۷

نیایش الهی ۲۸۷

پیوست‌ها ۲۹۳

پیوست ۱: تاریخ ادبیات ۲۹۴

پیوست ۲: واژگان الفبایی ۲۹۶

لطف خدا

ستایش

- ① به نام چاشنی بخش زبان‌ها
بلند آن سر، که او خواهد بلندش
در ناسته احسان گشاده ست
به ترقیبی نهاده وضع عالم
⑤ اگر لطفش قرین حال گردد
وگر توفیق او یک سو نهد پای
خرد را گر نبخشد روشنایی
⑧ کمال عقل آن باشد در این راه
- حلاوت سنج معنی در بیان‌ها
نژند آن دل، که او خواهد نژندش
به هر کس آنچه می‌بایست، داده ست
که فی یک موی باشد بیش و نی کم
همه ادب‌ها اقبال گردد
نه از تدبیر کار آید نه از رای
بماند تا ابد در تیره‌رایی
که گوید نیستم از هیچ آگاه

فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

پیام لقمه‌ای ستایش

تحمیدیه به معنی حمد و ستایش خداوند و در اصطلاح مقدمه‌ای است که در آغاز هر کتاب در ستایش و برشمردن نعمت‌ها و صفات خداوند آورده می‌شود.

قلمرو زبانی



الف واژگان و املا

ابد: همیشه، جاوید	خرد: عقل، ادراک، دریافت
احسان: نیکی کردن، بخشش کردن	رای: عقیده، نظر، اندیشه
ادبار*: نگون بختی، پشت کردن؛	قرین: یار، نزدیک (هم خانواده: مقرون)
متضاد اقبال	کمال: کامل شدن، تمام شدن
اقبال*: نیک بختی، روی آوردن	لطف: نرمی، مهربانی
بیان: سخن، سخن گفتن	می بایست: لازم بودن، ضروری بودن
توفیق*: آن است که خداوند،	نابسته: بسته نبودن، باز بودن
اسباب را موافق خواهش بنده،	نژند*: خوار و زبون، اندوهگین
مهیا کند تا خواهش او به نتیجه	نی: نه (قید منفی ساز)
برسد؛ سازگار گردانیدن	هیچ: ضمیر مبهم (چون به جای
تدبیر: اندیشیدن	هیچ چیز آمده است.)
تیره رای: بداندیشی، ناراستی	وضع نهادن: بنیان گذاری،
چاشنی*: مزه، طعم	گذاشتن پایه و اساس
حلاوت*: شیرینی	

ترکیب‌های املائی

- چاشنی‌بخش و حلاوت‌سنج • پست و نژند • وضع عالم • قرین و نزدیک • ادبار و اقبال

ب دستور

① حذف بخشی از جمله: اسخن خود را آغاز می‌کنم

محذوف

به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها

حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها

② بلند آن سر [است] که او خواهد بلندش (حذف فعل)

نژند آن دل [است] که او خواهد نژندش (فعل)

④ به ترتیبی نهاده [است] وضع عالم (فعل)

که نی یک موی باشد بیش و نی کم [باشد] (فعل)

حذف

③ در نابسته احسان گشاده است

- نهاد: او محذوف • مفعول در نابسته احسان (را) • فعل: گشاده است

به هر کس آنچه می‌بایست داده است

- نهاد: او محذوف • مفعول: آنچه (را) می‌بایست (را)

- متمم: به هر کس • فعل: داده است

⑧ کمال عقل آن باشد در این راه

- نهاد: کمال عقل • مسند: آن • فعل: باشد • متمم‌قیدی: در این راه

که گوید نیستم از هیچ آگاه

- نهاد: او محذوف • مفعول: نیستم از هیچ آگاه • فعل: گوید

اجزای
جمله

قلمرو ادبی

کنایه

بیت ۱: چاشنی بخشش (ارزشمندکننده)
بیت ۴: یک مو (مقدار خیلی کم)
بیت ۶: یک سو پا نهادن (همراه نبودن - کناره گرفتن)
بیت ۷: تیره‌رایی (گمراهی)

تلمیح

بیت ۲: تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء (آل عمران / ۲۶)
 (هر که را بخواهی عزیز می‌گردانی و هر که را بخواهی خوار و ذلیل می‌کنی.)
بیت ۷: یخرجونهم من النور الى الظلمات (بقره / ۲۵۷)
 (آن‌ها را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند.)

استعاره و تشخیص

بیت ۳: در نابسته احسان (اضافه استعاری)
 (احسان به ساختمانی تشبیه شده است که در دارد.)
بیت ۶: یک سو پا نهادن توفیق و کاری برنیامدن از رای و تدبیر (تشخیص = استعاره)
تذکر: هر تشخیصی استعاره است یعنی هر کجا که تشخیص را یافتیم قطعاً استعاره هم داریم.
بیت ۸: این که عقل بگوید آگاه نیستم.

مجاز

بیت ۲: بلند آن سر که او خواهد بلندش ...
 نژند آن دل که او خواهد نژندش
 «سر» و «دل»، مجاز از «وجود»

حس آمیزی

بیت ۱: چاشنی بخشش زبان، حلاوت سنج معنی در بیان (آمیخته شدن دو حس چشایی و شنوایی)

متناقض نما

بیت ۸: آگاه نبودن عقل (در حالی که عقل مرکز آگاهی است) در این بیت اجتماع دو امر متضاد، عقل و ناآگاهی صورت گرفته است.

قلمرو فکری



بیت اول: معنی: سخن را به نام خداوندی آغاز می‌کنم که موجب زیبایی کلام و دل‌نشینی آن است. (آغاز هر کاری با نام خدا)

بیت دوم: معنی: خداوند هر که را بخواهد با ارزش و بلندمرتبه می‌کند و یا بی‌ارزش و پست می‌گرداند. (عزت و ذلت به خواست خداوند است)

بیت سوم: معنی: خداوند درهای لطف و بخشش خود را بر همگان گشوده و به هر کس به اندازه نیازش بخشیده است.

(لطف همیشگی خداوند)

بیت چهارم: معنی: خداوند جهان را به گونه‌ای کامل آفریده است که ذره‌ای زیاد و کم ندارد. (نظام احسن آفرینش)

بیت پنجم: معنی: اگر لطف خداوند با کسی همراه شود همه بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود. (لطف خداوند عامل سعادت انسان‌ها)

بیت ششم: معنی: اگر بخشش و تأیید خداوند از کسی قطع شود، تدبیر و چاره‌اندیشی او بی‌فایده خواهد بود.

(غلبه لطف و خواست خدا بر هر چیزی)

بیت هفتم: معنی: اگر خداوند به اندیشه انسان آگاهی و روشنی نبخشد تا ابد در گمراهی و نادانی می‌ماند.

(خداوند عامل هدایت انسان‌ها است)

بیت هشتم: معنی: کمال عقل انسان این است که خود را در شناخت خداوند، ناتوان و ناآگاه بداند.

(عجز و ناتوانی انسان از شناخت حقایق الهی)

آموزش لقمه‌ای

۱ ترکیب‌ها

بعد از هر کسره اضافه، یا صفت داریم یا اسم (مضاف‌الیه).

◀ انواع ترکیب:

وصفی: موصوف و صفت: اسم + صفت (دشت وسیع)

اضافی: مضاف و مضاف‌الیه: اسم + اسم (شب کویر)

◀ ترکیب اضافی غیر عادی:

اضافه تشبیهی: چشمه عشق (عشق مانند چشمه است)

اضافه استعاری: بارش علم (علم مانند باران است که بارش دارد)

نکته: گاهی بین ترکیب‌های اضافی، صفت قرار می‌گیرد.

مثال: شب زیبای کویر / چشمه جوشان عشق / دست قدرتمند

روزگار / در نابسته احسان

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

فصل اول

ادبیات

تعلیمی

درس یکم: نیکی

گنج حکمت: همّت

درس دوم: قاضی بُست

شعر خوانی: زاغ و کبک

- ① یکی رو بھی دید بی دست و پای
که چون زندگانی به سر می برد؟
در این بود درویش شوریده رنگ
شغال گون بخت را شیر خورد
- ② فروماند در لطف و صنع خدای
بدین دست و پای از کجای خورد؟
که شیری برآمد، شغالی به چنگ
بماند آنچه روباه از آن سیر خورد
- ③ که روزی رسان قوت روزش بداد
شد و تکیه بر آفریننده کرد
که روزی نخوردند پیلان به زور
که بخشنده، روزی فرستد ز غیب
- ④ ز دینار محرابش آمد به گوش:
میسند از خود را چو روباه شل
چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟
که سعیت بود در ترازوی خویش
- ⑤ دگر روز باز اتفاق افتاد
یقین، مرد را دیده، بینده کرد
کزین پس به کنجی نشینم چو مور
ز سخندان فرو برد چندی به جیب
- ⑥ نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
برو شیر دزنده باشش، امی دغل
چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
- بخور تا توانی به بازوی خویش



بگیر ای جوان، دست درویش پیر
 ۱۵ خدا را بر آن بنده بخشایش است
 که خرم ورزد آن سر که مغزی در اوست
 کسی نیک بیند به هر دو سرای
 نه خود را بیفکن که دستم بگیر
 که خلق از وجودش در آسایش است
 که دون همتانند بی مغز و پوست
 که نیکی رساند به خلق خدای

بوستان، سعدی

گنج حکمت

هَمَّت

- ① موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این **گرانی** چون می کشد؟»
- ② مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی **هَمَّت** و بازوی **حمیت** کشند، نه به **قوت** تن.»

بهارستان، جامی



پیام لقمه‌های گنج حکمت

انسان‌های بزرگ با تکیه بر همت والا و جوانمردی خویش سخت‌ترین کارها را بر خود آسان می‌کنند اما افراد سطحی‌نگر حتی از باری که یک مورچه ضعیف با خود می‌کشد بسیار تعجب می‌کنند زیرا از قدرت پشتکار و نیروی غیرت، جوانمردی و مناعت‌طبع غافل‌اند.

قلمرو زبانی



الف واژگان و املا

حمیت*: غیرت، جوانمردی، **گران**: سنگین، وزین، بزرگ، دشوار
مردانگی
همت: اراده قوی، پشتکار، تلاش،
قوت: نیرو، توان، قدرت
عزم قوی، بلندطبعی

ترکیب‌های املائی

• همت و اراده • فتوت و حمیت • جوانمردی و مروّت • قوت و قدرت

ب دستور

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته است و
ملخی راه ده برابر خود برداشته است
مور این بشنید و امور خندید.
مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند
نه به قوت تن کشند

حذف

موری را دیدند (مفعول)
بار به این گرانی چون می‌کشد؟ (حذف نهاد او)
مفعول صفت قید پرسشی (چگونه)

اجزای جمله

قلمرو ادبی

کنایه کمر بستن (آمادگی برای انجام کاری بزرگ، مهیا شدن)

آموزش لقمه‌های

۴ اختلاف معنی با یک تشدید یا مصوّت

گاهی با کوچک‌ترین تفاوت بین واژه‌های مشابه، معنای آن‌ها تغییر می‌کند. به این مثال‌ها دقت کنید:

◀ اختلاف در تشدید

دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد مردان بار را به نیروی همّت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن. می‌بینیم که دو واژه «قوت و قوّت» تنها در تشدید اختلاف دارند که در بیت اول به معنای «خوراک، غذا» و در عبارت دوم به معنی «نیرو، توان» به کار می‌رود.

◀ اختلاف در مصوّت

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدا ای برادر، تا توانی خلق نیکو پیشه کن خلق نیکو مار را از لانه‌اش آرد به در در بیت اول «خلق» در معنی «مردم» و در بیت دوم تنها با اختلاف یک مصوّت در معنی «خصلت، سرشت، نهاد» به کار می‌رود. تفاوت معنی را در واژه‌های زیر هم ببینید.

بنا: عمارت، ساختمان	غنا: توانگری
بنا: معمار	غنا: موسیقی، سرود
طیب: بوی خوش	ورد: گل سرخ، گل
طیب: پاک	ورد: ذکر و دعا

قاضی بُست

درس دوم

① و روز دوشنبه [امیر مسعود] **شبگیر**، **برنشست** و به **کران** رود هیرمند رفت با بازان و **یوزان** و **حشم** و ندیمان و **مطربان**؛ و تا **چاشتگاه** به صید مشغول بودند. پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و **شراع**‌ها زده بودند.

② از **قضای** آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت **نشست** او و **جامه**‌ها افگندند و **شراعی** بر وی کشیدند. و وی آن جا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، **نشستن** و **دریدن** گرفت. آن گاه آگاه شدند که **غرقه** خواست شد. بانگ و **هزاهز** و **غریو** خاست. امیر برخاست. و **هنر** آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست **افگار** شد؛ چنان که یک **دَوال** پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از **غرقه** شدن. اما **ایزد** رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و **سوری** و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها براندند و به **کرانه** رود رسانیدند.

③ و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و **برنشست** و به زودی به **کوشک** آمد که خبری سخت ناخوش در لشکر گاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان **صدقہ** دادند که آن را اندازه نبود.

④ و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به **غزنین** و جملهٔ مملکت بر این حادثهٔ بزرگ و **صعب** که افتاد و سلامت که به آن **مقرون** شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر **ممالک**، به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و نبشته آمد و به **توقیع**، **مؤکد** گشت و **مبشران** برفتند.

⑤ و روز پنج‌شنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و **سرسامی** افتاد، چنان که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از **اطبّا** و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود. ⑥ تا این **عارضه** افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، **نکت** بیرون می‌آورد و از بسیاری **نکت**، چیزی که در او **گراهیتی** نبود، می‌فرستاد **فرود سرای**، به دست من و من به آجاجی خادم می‌دادم و **خیرخیر** جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من **نکت** آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آجاجی **بستد** و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.»

⑦ پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ **پُر یخ** بر زبر آن و امیر را یافتم آن‌جا بر **زبر** تخت نشسته، پیراهن توزی، **مخنقه** در گردن، **عقدی** همه **کافور** و بوالعلائی طبیب آن‌جا زیر تخت نشسته دیدم.

⑧ گفت: «بونصر را بگوی که امروز **دُرستم** و در این دو سه روز، **بار** داده آید که **علت** و تب تمامی **زایل** شد.»

⑨ من باز گشتم و این‌چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجدهٔ شکر کرد خدای را **عَزَّ وَ جَلَّ** بر سلامت امیر، و نام نبشته آمد. نزدیک آجاجی بُردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار **همایون** خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و **دوات** خواست و **توقیع** کرد و